



پریشان

✍ احمد فرنود

آه، از آب تپه گشت و به خشکی جان داد
آه، بر قصه‌ی امواج و صبا پایان داد
سخت از خشم فلک سوخت و از غم، پر شد
برکه، کم کم به فنا رفته و از کم، پر شد
زار و بیمار ز کم عمق شدن نالان گشت
زخم‌های بدنش چرک شد و دالان گشت
مردم از دور بقایای تنش را دیدند ...
همه با دیدن این صحنه به خود لرزیدند
آب دریاچه فرو رفت و پر از خالی شد!
بحث دریاچه از آن روز چه جنجالی شد
وضع بحرانی و احوال بدی شد حاصل
قحطسالی فجیعی سر آن شد نازل
گاه و بی گاه به باران متوسل می شد
شاید از اشک فلک او متحول می شد؟!
آسمان چهره‌ی خود را به زمین دوخته بود
ابر، در بستر بیماری و تب سوخته بود
ابر، صد پاره شد و میل به هجرت می کرد
این بیابان به پریشانی اش عادت می کرد
غاز و مرغابی و دُرنا، ز رخسار زار شدند (۱)
و از آن روز ... تماما همه بیمار شدند
بی رمق مانده و افسرده و بی تاب شده
خار و خاشاک درونش گل تالاب شده
نعش بر دوش، به مرداب شدن تن داده
نه که از پا فقط، ... از فرط نفس افتاده
زیستگاهی که کفن روی تنش جا مانده
هر کسی بر دل زخمش نمکی پاشانده
زیستگاهی که پر از شوکت و شادابی بود
روشنی بخش دل چنگر و مرغابی بود (۲)

آه ای آب به نفرین چه کس سوخته ای؟
چشم امید به دستان چه کس دوخته ای؟
-با توام آب! چرا خون به دل ما کردی؟
شهر سرسبز مرا زردترین جا کردی؟
شهر در سوگ تو آستان پاییزان است
«کازرون» مهد پریشان شدن «ایران» است!
فصل هامان همه سرد است و زمستان گونه
مسخ در برف و پر از هیبت عصیان گونه
«نیل» هم گر بشود وصل و یکی با «جیحون» (۳)
نه، «پریشان»، نرود مهر تو از دل بیرون
ای پریشان نروی هیچ زمان از یادم
« زلف بر باد مده تا ندهی بر یادم » (۴)
به دلم مانده بینم شب مهتابی تو
حیف در نقشه نباشد بدن آبی تو
چشم انداز تو زیباست ... نگیرش از ما
موج در موج و فریباست ... نگیرش از ما
شهر بسیار به بوی نفست محتاج است
پادشاهی است که بی اسلحه و بی تاج است
سرنوشت تو چنین نیست... نگو دیر شده
خاک در کالبد جسم تو تکثیر شده
چه بنالم من از این خشک که لبریزی حال
که چه رفته است به ما، در غم این چندین سال
جان و دل سوخته از آب پریشان گویم
من که بیدارم و از خواب پریشان گویم:
ساحل از کنج لب خاطره ای شیرین داشت
دل فرهاد به یادت غمی از دیرین داشت
بَرَم، سرسبزی خود از رگ تو وام گرفت (۵)
نرگس از چشم پریشان تو آرام گرفت (۶)
دشت با رقص تو آواز و دَهَل سر می داد
خبر آمدن موج به صرصر می داد (۷)
ولی اکنون کمرت خم شده و پیر شدی
با تنی مرده و رنجور، زمینگیر شدی
دل هر شخص از این وضع به فریاد آمد
و مرا جمله ای از حال تو بر یاد آمد:
آب شیرین تو خشکید و لجن ها ماندند
غاز ها رفته ولی زاغ و زغن ها ماندند
گرچه بار سفر از پیش تو لک لک بریست
نوحه سر داد پرستو که چه بدبختی هست
گرچه از صوت چکاوک اثری نیست که نیست
از نوای خوش بلبل خبری نیست که نیست
داغ سنگین تو را باد به نیزار سپرد



به امید برگشتت...

✍ هدی جوکار

نشین تو بیله تو هی آرزو کن
مث یه برکه‌ی ماتم گرفته
پاشو با پیکرت دشتارو پر کن
بیابون ما رو دست کم گرفته
اگر چه بی پناهی آتشت زد
تنت از سیلی غم نقره داغه
اگر چه باختی از کوران خورشید
هنوز دستای تو امید باغه
بیا و بارور کن تاز گیشو
همون باغی که از تو جون گرفته
کسی یادش نرفته این بیابون
با جای پای تو سامون گرفته
می یاد یادت چه روزایی که با هم
روی این ماسه‌ها دل می کشیدیم!!
چه روزایی که تو چشمای خورشید
واسه رقصیدن گل می کشیدیم

پریشون کن دوباره زلف آبو
بزن تو صورت آلودگی‌ها
خودت باش و خودت باش و خودت باش...
بیا بگذر ازین بیهودگی‌ها



باز با دست طبیعت تو پریشان گردی
بلکه یک روز دوباره به تنت جان آمد
مردم آواز نمایند... پریشان آمد
ای بنی آدم غفلت زده یاری بکنید (۸)
دین بر گردنتان مانده و کاری بکنید
نگذارید که پامال بماند این طور
میوه‌ی باغ چنین کال بماند این طور
نگذارید که این دَرّ گران دود شود
ساده در هجمه‌ی این مَهَلکه نابود شود
دست در دست، بیایید کنارش باشیم
شاهد غنچه‌ی لبخند بهارش باشیم
جمع زیباست اگر، جمع پریشان بودن
راه زیباست اگر، راه چنین پیمودن
« عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد » (۹)
آب خشکیده‌ی دریاچه روان خواهد شد

* توضیحات:

- ۱- غاز و مرغابی و دُرنا از گونه‌های پرنده‌ی تالاب بین المللی پریشان
- ۲- چنگر: پرنده‌ای که به این زیستگاه مراجعت داشته است به صورت کوچ فصلی
- ۳- نیل: طولانی ترین رود جهان در کشور مصر، جیحون (آمو دریا) رودی است واقع شده در کشور افغانستان
- ۴- مصرعی از لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی
- ۵- بَرَم: اشاره دارد به بزرگترین دشت و جنگل بلوط ایران (دشت برم) در اطراف شهرستان کازرون
- ۶- نرگس: اشاره دارد به دشت وسیع گل‌های نرگس در اطراف کازرون موسوم به (نرگس زار کازرون)
- ۷- صرصر: باد تند و شدید
- ۸- بیتی از شیخ اجل سعدی شیرازی:
- ۹- مصرعی از لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی



امید

✍ طیبه خسروی

پریشان ای ترک خورده، صدای باد می آید
صدای باد امیدی که چرخید از بیابانی
بیا ای آبی دریا، بیا ای حس شورانگیز
بیا با ناز این باد از دو چشم ابر گریانی
شده کارم تماشای صفای عکس در قابت
تماشای پر پرواز و رقص شاد نیزار است
پرنده توی این تصویر، شور عشق می خواند
برای من بگو حالت، از این احوال بیمارت
به رقص شاد ماهی‌ها که در یادت نمایان است
قسم بر تربت پاکت سرودن هم چه آسان بود
دلیم می گیرد از غصه، به یاد با تو بودن‌ها
به یاد خلوت هر شب که با شعر هزاران بود
تمام خلوتم اکنون پر از یک سایه تنهایی
من و یک دفتر شعر و من و یک واژه جاخالی
هزاران چشم تردید از نگاهت بر نمی دارد
شدی دیواره‌ای پنهان که در یک غار می نالی

چرا بستی تو پلک یاد پرمهرت، نمی دانم
تداعی می شود اینک غزل‌های تو در شعرم
چرا از من نمی گویی ولی من از تو می گویم
فروزان می شود آینه‌ی شعر تو بر شعرم
بیا ای چشمه‌ی جوشان، تو جاری شو، بهاری شو
درون این رگ خشک، آسمانی شو تو از دریا
بیا تا کِل کشم از دل، بیا تا شادی‌ام بینی
بیا تا من دل سیری، غزل‌ها سازم از رؤیا
پریشان، شانهای بردار سوی زلف حیرانت
به سوسوی ستاره بنگر و آن نام زباییت
نشانه می گذارم من که تا آن روز هم بینی
سر ماه سلامت این من و آن یال بی تابت

همین حالا که ماهی هم درون حجم تنهایی است
نشانه می گذارد تا که کی آید به سامانت
بباید کاش آن روزی که تو آینه‌ی ماهی
ببایم سویت و شاید بگیرم سخت دامانت
گمانم قصه‌های شعر من پایان نمی گیرد
همیشه شعر من با یاد تو یک واژه کم دارد
و من می سوزم و در آسمان خسته‌ام باری
دو چشمانم سرشک غصه را از دیده می بارد

برگزیدگان جشنواره شعر پریشان

معرفی شدند

اختتامیه جشنواره شعر پریشان در سالن غزل شیراز برگزار شد. این جشنواره با همکاری اداره کل حفاظت محیط زیست و اداره کتابخانه‌های عمومی کازرون، خیرگزاری مهر و مؤسسه ۱۳ فروردین برگزار گردید.

۴۰۰ اثر از سراسر کشور به جشنواره ارسال شد که از بین آثار، پنج اثر از کازرون برگزیده شد. نفر اول احمد فرنود عضو کانون ادبی شعر پریشان کتابخانه عمومی شهید مدنی کازرون بود.

در این برنامه همچنین به پاس همکاری اداره کتابخانه‌های عمومی شهرستان کازرون، لوح تقدیر و هدیه‌ای به جعفری رئیس اداره کتابخانه و یوسفیان مسئول امور فرهنگی کتابخانه اهدا گردید.

ضمناً نفرات برگزیده که لوح تقدیر و هدایای نقدی دریافت نمودند بدین شرح می‌باشند: طیبه خسروی - هدی جوکار - سیدمحمد ابراهیم بیدارمغز - نسرین ایرانی - دشمه.



پریشان‌تر بمان

✍ سیدمحمد ابراهیم بیدارمغز

با زبان بی‌زبانی دل پریشان می کنی
دیده‌ها را با سکوتی سرد گریان می کنی
با دلی دریایی و با هق هقی از جنس خاک
باز ما را با لب خشکیده مهمان می کنی
با ترکهای لبث هر بار یادم را ز اشک
همچو سیلی راهی دشت پریشان می کنی
ماهیان را مگر کشتند آن نایندگان
کین چنین شکوایه با خاک بیابان می کنی؟
از نیستانت نوای سوختن آید به گوش
رقص خاکستر به گرد باد حیران می کنی
مرغکان از بی کسی آواز غم سر داده‌اند
پس کجا فکری به حال عنده‌لیبان می کنی؟
ای سراسر خسته و زخمی ز قهر آسمان
تا به کی این راز را در سینه پنهان می کنی؟
چشمه سارانت تو را تنها رها کردند و باز
زیر چشمی پیش باران یاد ایشان می کنی؟
حال در زنجیر داغ غفلت همسایگان
گوشه‌های افتاده‌ای و یاد یاران می کنی
ای رفیق کهنه‌ی ما ای گل پرپر شده
می‌رسد روزی که ما را غنچه باران می کنی
می‌رسد روزی که شیرینی پریشان مو شوی
مرغ فرهاد نگاهم را غزل خوان می کنی
با توام ای آنکه پوشیدی به تن رخت کویر
باز می‌آید که صحرا را گلستان می کنی
با بهاران باز دریای لبث آبی شود
باز هم گیسوی سبزت را خرامان می کنی
ای پریشان‌تر ز حال من پریشان‌تر بمان
تا ابد هر چند ما را دل پریشان می کنی



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

